

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

موسوی

۰۸.۰۷.۱۰

## CIA

### در افغانستان

به ادامه گذشته:

۴- المان "هتلری" به نیکوئی می دانست که خاندان طلائی از آنجائیکه در داخل افغانستان کمترین پایه و حمایت مردمی را دارا نیستند، در نتیجه و به ناگزیر در تمام مدت همانطوریکه به وسیله کمک مستقیم بریتانیا به قدرت رسانیده شدند، بقای شان نیز به حمایت همه جانبه بریتانیا از آنها منوط می باشد. با تکیه بر این شناخت، استخبارات ارتش المان یعنی "ابوهر Abwehr" که در آن زمان تمام مسؤولیت های استخباراتی را در خارج از المان به عهده داشت، یکی از اساسی ترین اهداف را در ایجاد بدگمانی و در نهایت جدائی خاندان طلائی از باداران شان بریتانیائی ها تشخیص و به خاطر تحقق آن برنامه های متعددی را به اجرا گذاشتند.

خوبترین امکان به خاطر به هم زدن مناسبات خاندان طلائی و بریتانیائی ها زمانی به دست "ابوهر" افتاد که دولت خاندان طلائی و صدراعظم حریص آن به فکر تطبیق برخی مقررات گمرکی بالای قوم "سلیمان خیل" که به صورت کوچی امرارحیات داشتند و در ضمن در پناه حیات غیر باشنده، بخشی از تجارت خارجی افغانستان را نیز کنترل می نمودند، مشکلاتی را برای آن قوم به وجود آورد. قوم "سلیمان خیل" و شاخه های متعدد آن که از لحاظ کثرت نفوس، در بین شاخه های متعدد ملیت پشتون در رده های بالائی قرار می گیرد، مقررات جدید را برای کسب و کار خویش غیر مفید و مضر تشخیص نموده به دنبال چند جرگه مختصر آغاز درگیری و مقاومت مسلحانه علیه خاندان نادر را گذاشتند. این واقعه که از لحاظ زمانی تمام سالهای ۱۹۳۶، ۳۷ و ۳۸ را دوام نمود و جنگهای خونینی را بین آنها و خاندان نادر غدار موجب گردید، فراز و نشیب های متعدد داشت. در یکی از نشیب های مقاومت که اقوام سلیمان خیل به ناگزیر می بایست خاک افغانستان را ترک می نمودند، سروکارشان با قوای بریتانیا افتاد.

بریتانیا که خود در منطقه با خیزش "پیر شامی" و "فقیر ایپی" درگیر بود و سخت می کوشید تا از گسترش درگیری ها و شرکت سایر اقوام پشتون به کمک همدیگر، جلوگیری نماید با رسیدن شکستی های "سلیمان خیل" به یکی از بزرگترین مشکلات تاریخ استعماری خویش در منطقه مواجه گردید. چه در صورتیکه به "قوم" سلیمان خیل" اجازه

می داد تا مسلحانه داخل قلمرو هند بریتانیایی گردند، به نیکوئی می دانست که آنها زیر تاثیر عقاید مذهبی و بذل پول سرشار "ابویر" به دو گروه دیگر پیوسته، به مثابه پیاده نظام آنها وارد جنگ خواهد گردید، و هرگاه می خواست از ورود آنها جلوگیری نماید باز هم در تقابل با آن قوم قرار می گرفت. در نتیجه سیاستی را که بریتانیا در قبال آن لشکر شکست خورده بایست اتخاذ می نمود، ضمن جلوگیری پیوند آنها با شورشیان جنوب دیورند، می بایست مدارا با آنها نیز می بود و این همان کاری بود که بریتانیایی ها انجام دادند. در نتیجه ضمن آنکه به شکل بسیار ماهرانه و فریبکارانه از ورود مسلحانه آنها به خاکهای خویش جلوگیری نمودند، از آنها با پول و مواد غذایی پذیرائی نموده قرار گذاشتند که زمان مواصلت به افغانستان می توانند مجدداً سلاح های خویش را تصاحب نمایند.

عملی نمودن چنین سیاستی در بهار آینده، یکی از نکاتی بود که خاندان نادر غدار را بر اهداف و نیات بریتانیا مشکوک و بدگمان ساخت و امکان آنرا به وجود آورد تا "ابویر" از زمینه به دست آمده حد اعلای استفاده را نماید. آنچه به "ابویر" کمک نمود تا آن احساس را بیشتر عمق بخشد، از یک جانب سر شور دادن های "پیرشامی" در هنگام اقامت آنها در خاک هند بریتانیایی بود و از جانب دیگر سیاست مامشات بریتانیا با شخص "پیرشامی" در وقتیکه شکست خورده و نیروهایش پراکنده شدند، بود. بریتانیایی ها که از یک سو به میزان نفوذ "پیرشامی" در تمام مستعمرات خویش وقوف داشتند و می دانستند که حدود صد میلیون مسلمان از شرق نزدیک تا شرق دور شخص نامبرده را پیشوای مذهبی خود دانسته هر نوع بی احترامی نسبت به وی را با قهر پاسخ خواهند گفت و از جانب دیگر دست دراز "ابویر" و استخبارات ایتالیا را در قضیه دخیل می دانستند، با احترام در خور توجهی از "پیرشامی" شکست خورده استقبال نموده به علاوه آنکه مزاحم حالش نگردیدند با جیب های پر وی را روانه زادگاهش دمشق نمودند.

میرهن است که چنین سیاستی با در نظر داشت تمام وقایعی که طی دو سال گذشته به وجود آمده بود، نمی توانست ذهن بیمار و توطئه گر خاندان طلایی را نسبت به نیات بریتانیا مشکوک نسازد.

خیزش مردم سلیمان خیل که با خشونت زایدالوصفی از طرف خاندان طلایی به خاک و خون کشانیده شد، در ادامه قرن بیست باعث گردید که نه تنها پروسه رشد حیات باشند بین قوم سلیمان خیل بیشتر از پیش به کندی گراید، بلکه به خاندان نادری این امکان را داد تا با سوء استفاده از تضاد های قومی سایر شاخه های ملیت پشتون علیه "سلیمان خیل" در گام نخست قوم "ناصر" را که سالیان طولانی با "سلیمان خیل" به خاطر یک زن در زد و خورد بودند، به طرف خود کشانیده به خصوص شاخه "سور ناصر" را با اعطای رتبه های عسکری و به ویژه پولیس به مثابه آله دست و چماق سرکوب دولت علیه سایر اقوام مبدل نماید. هاشم جلاذ با احیای تضاد قومی بین "سلیمان خیل" و "ناصر" کوشش نمود تا یکی از راه های ورود کوچی ها در داخل افغانستان را که از مسیر قلات می گذشت به وسیله "ناصری" ها مسدود نموده، راه دیگر عبور و مرور آنها را که از طریق لغمان می گذشت، با به خدمت گرفتن شاخه "انمر" قوم پشتون و کشاندن آنها در امور پولیس و استخبارات تحت کنترل خویش در آورد.

هرگاه قرار باشد درجه فشار خاندان نادر غدار را بر روی تک تک اقوام پشتون به مقایسه گیریم به جرأت می توانیم بیفزائیم که در تمام دوران حاکمیت آن خانواده، قوم سلیمان خیل بیشترین فشار ها را تحمل نموده است چه در حالیکه به خاطر خوش آمد دولت هند در تمام نیمه دوم قرن بیست به میلیون ها دالر را صرف اطفال پشتونهای جنوب دیورند می نمود، حتا به فکر با سواد سازی و تدویر مکاتب برای کوچی ها نیفتاده، اگر گاهی هم کسی را به نام "حاکم کوچی" مقرر می نمود، کوشش به عمل می آمد تا سرباند دزدان اداری باشد.

۵- یکی از سیاست های دیگری که استخبارات نظامی المان به شدت در افغانستان عملی می نمود، گسترش نفوذ خودش بین خاندان طلایی بود. آنها که از جانبی با به بازی گرفتن نام "امان الله شاه" شمشیر داموکلس را بر گردن خاندان طلایی افراخته نگهداشته بودند، با پیش گرفتن سیاست "نان قندی و شلاق" کوشش می نمودند تا خاندان طلایی را که تا حدودی نسبت به نیات باداران شان بدگمان شده بودند، به طرف خود بکشانند. جهت تحقق این هدف "ابویر" بیشتر بر دو سیاست اتکاء داشت. یکی خربوزه گذاشتن زیر بغل نسل جوان خانواده و در گوش آنها از بزرگی و عظمت نژاد آریین نغمه خواندن و دیگری بخشیدن پول و افر برای بزرگسالان خانواده و در رأس همه شخص صدراعظم.

آنها بدین طریق نه تنها قادر شده بودند دو تن از نزدیکترین کسان صدراعظم یعنی "داوود" و "نعیم" را با نغمه های نژاد برتر "آریین" به خواب خرگوشی فرو برند، بلکه به حساب حق الحسابی که جهت هر قرارداد اقتصادی به شخص صدراعظم می دادند، وی را با تمام علایق فردی و ارتباطات استخباراتی اش به بریتانیا، به طرف خود کشانیده در واقع به مثابه بزرگترین شریک تجاری و اقتصادی افغانستان بر اوضاع کلی کشور تاثیر بگذارند.

۶- المان ها، که بیشتر از زمامداران داخلی به شرایط افغانستان آشنائی پیدا کرده بودند و این را هم می دانستند که افغانستان هرگاه بخواد در جنگ آینده در کنار المان ایستاده شود، به نسبت عدم زیر ساخت های ترانسپورتی، صنعتی، لوژیستیکی و فنی چیزی کمتر از بار دوش نخواهد بود، بسیار آگاهانه و هدفمند در نخستین گامها کوشش به عمل آوردند، تا بیشترین تلاش را در زمینه ایجاد شاه راه های موتر رو و خطوط ترانسپورتی عصری متمرکز نمایند بر همین اساس است که نخست ساختن سرک بین هرات و مشهد و به دوام آن سرک کابل - جلال آباد و سایر جاده های مورد استفاده را رویدست گرفتند.

وقتی به تاریخ نیک نگریده شود، واضح می گردد که پدران همسایه شمالی افغانستان یعنی شوروی اشغالگر، اگر راه حمله به هندوستان را به دنبال شکست پروژه های حمله "نابلنون بناپارت" به هند، در ستراتیژی جهانکشایانه خویش داخل نمودند و از آن تاریخ به بعد قدم به قدم خود را به سرحدات کشور ما نزدیک ساختند تا سرانجام در ربع چهارم قرن بیست کشور ما را ویرانه و مردم ما را به خاک و خون کشانیدند، ستراتیژی زیر ساخت های ترانسپورتی لازم در افغانستان به غرض حمله بر هند بریتانیائی آنروز، نیز انگیزه ای شد تا سوسیال امپریالیزم روس پروژه های ناتمام المان ها را تکمیل و به تعقیب آن از زمین و فضاء بر افغانستان هجوم بیاورند. امروز هم وقتی کشور های اشغالگر با ریختن اشک تمساح دم از ایجاد زیر ساخت های لازم می زنند باید متوجه بود که هدف آنها از چنان فعالیت هائی نه خدمت به مردم افغانستان و تلاش به خاطر شکوفائی افغانستان بلکه به وجود آوردن آنچنان امکاناتیست که بتوانند با تکیه بر آن هرچه بیشتر و سهلتر منابع مادی افغانستان را غارت نمایند.

۷ - المان ها به مثابه یک قدرت امپریالیستی تازه نفس تا قبل از جنگ عمومی دوم، هر چند در داخل افغانستان از تجارب استعماری لازم برخوردار نبودند مگر با تکیه بر تجاری که از سایر مستعمرات شان در آسیا و به خصوص افریقا داشتند، به نیکوئی می دانستند که بدون ایجاد شبکه و یا شبکه های متعدد، منضبط و گسترده استخباراتی نه تنها در مقابل حریفان مقتدر و متجرب، کمتر دست آورد جدیدی را ثبت خواهند نمود بلکه همیشه در عقب معرکه مانده هیچ گاهی قادر نخواهند شد، تا در منازعات بین المللی و منطقه ئی، مقام و موقعیتی را که خواستار آن اند به دست بیاورند. بر همین مبنا آنها سخت کوشیدند تا قبل از آغاز جنگ جهانی دوم به علاوه تشکیلات استخباراتی که سفارت ایتالیا زیر نظر شخص سفیر آن کشور "پتروکوران" به وجود آورده بودند، هسته های نهاد های استخباراتی المان را در افغانستان بگذارند.

ایجاد شبکه های استخباراتی متعدد اگر از یک سو ریشه در گستردگی همکاری های دولت المان و مصروفیت های شرکت ها متعدّدش در امور افغانستان بود، از جانب دیگر بازتاب و ادامه برخورد ها و تضاد های دورنی نهاد های استخباراتی در المان نیز به شمار می رفت. چه تا جائیکه از اسناد دست داشته می توان حکم نمود، در آن زمان به علاوه استخبارات ارتش یعنی ابویر، نهاد های "اس.اس"، "گشتاپو"، تشکیلات مخفی حزب نازی در زمینه استخباراتی و وزارت خارجه المان- در اکثر موارد با "ابویر" یکجا عمل نموده است- نیز هرکدام می کوشیدند تا یکی از دیگری پس نمانده ضمن تلاش برای ثبت پیروزی حتا از ضربه زدن به نهاد رقیب نیز ابااء نورزند. تا جائیکه از نوشته پروفیسور داکتر "یوری تیخانوف" در کتاب "نبرد افغانی استالین" بر می آید در آنزمان دولت المان کارمندان استخباراتی اش را در ۵ شبکه سازماندهی نموده بود:

الف- دفتر فنی زیمنس، ب – مرکز سفارت زیر نظر مستقیم شخص سفیر "پیلگر"، پ- داکتر سفارت، ت- داکتر دندانساز، ث – مشاوران نظامی در اردوی افغانستان

افراد استخباراتی المان، که در شبکه های پنجگانه فوق سازماندهی شده بودند متشکل از اعضای المانی و افغانی بود، در حالیکه اعضای المانی به صورت عمده از تمام کارمندان المان در افغانستان به خصوص آنده از کارمندانیکه در وزارت فواید عامه و "زیمنس" اشتغال داشتند، جذب شده بودند، اعضای افغانی آن با تأسف زیاد روشن نیست و به غیر از گروه "یعقوب خان" نامی از سایر گروهها و تشکلات افغانی آنها به صورت مشخص صحبت به عمل نیامده است.

در همین محل جا دارد تذکار یابد، که منظور از شبکه داکتر "دندانساز" همان داکتر دندانست که دوسال قبل عکسهای فک "داوود" خان از بایگانی دفتر وی به دست آمده و به اعتبار آن جسد پریزیدنت "داوود" مشخص گردید. هرگاه قرار باشد از یک دید اطلاعاتی به قضیه نگریسته شود، واضح می گردد که به علاوه "داوود" خان که در آنجا رفت و آمد داشته و تا حدودی افکارش را تبلیغات نازی ها شکل داده بود، به پیروی از "داوود" صد ها زیر دست و هوادارش که خود را با "داوود" نزدیک احساس می کردند نیز در آنجا به عنوان مریض و بدون آنکه کوچکترین سوء ظنی را بر انگیزند، می توانستند رفت و آمد نموده امکان آن را به وجود آورند تا از آن مجموع، داکتر "دندانساز" که یکی از زبده ترین جاسوس های زمان خودش بود به جذب و جمع افراد بپردازد.

از آن گذشته طیف وسیعی از افرادی که در همان زمان با شرکت های المانی به خصوص "زیمنس" همکاری داشتند می توانستند بالقوه در خدمت استخبارات المان قرار داشته باشند. – به این بحث باز هم نظر خواهیم انداخت.

۸ – آسان ترین بخش کار المان در تدوین و عملی کردن قشر استخباراتی آن، پرورش یک نسلی از روشنفکران و مردم افغانستان است به حمایت از خود، بدون آنکه از لحاظ تشکیلات استخباراتی در قید آن تشکیلات قرار داشته باشند. چنین سهولتی صرف نظر از برخورد ها و دست و دلبازی های دولت المان بر چند دلیل استوار بود:

الف – ضدیت مردم افغانستان با بریتانیا که به مثابه دشمن المان به شمار رفته و منطق "دشمن دشمن دوست منست" را در اذهان زنده می نمود.

ب – عشق کثله وسیعی از مردم افغانستان به "امان الله شاه" که به دوستی با المان مشهور شده بود

پ – نفرت عمیق مردم و روشنفکران افغانستان از خاندان غدار طلائی که قلاده رقیب استعمار بریتانیا را به گردن داشتند، باعث می شد تا مردم متوجه المانها باشند.

ت – نقش تبلیغاتی نهاد های استخباراتی المان در افغانستان

ث – اعتبار و استحکام اموال تجارتي ساخت المان که از "Made in Germany" پا فراتر گذاشته به تمام مصنوعات المان با یک دید مثبت نگریسته می شد.

ج – تبلیغ برتری نژادی نژاد آریین و افغانها را با خود "پسر عمودانستن" یک نوع احساس خون شریکی بین مردم و آلمانها را به وجود آورده بود

تمام عوامل بالا و ده ها عامل دیگر موجب می گردید تا المانها در پرورش آن قشر مورد نظر نسبت به تمام خارجی ها در همان زمان دست بالا داشته باشند. در چنین فضائیتی که جنگ عمومی دوم آغاز می یابد و افغانستان به مثابه یکی از محراقهای نبرد استخباراتی اهمیت می یابد.

ادامه دارد